تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر در گلستان سعدی

وحید سبزیان‌پور*

دانشیار دانشگاه رازی

چکیده

بسیاری از صاحب‌نظران چون علامه قزوینی، فروزانفر، خزائلی و... دستمایه اندیشه‌های سعدی را در آثار شاعران عرب جستجو کرده‌اند. حسینعلی محفوظ در تحقیق مفصلی مدعی است که سعدی بن‌مایه‌های فکر و اندیشه خود را از مضامین شاعران عرب به‌ویژه متنبی گرفته است. در این گیرودار مدافعان سعدی با طرح مسایلی چون توارد، طبع‌آزمایی، و برشمردن انگیزه‌های انسانی و عالی و نیز معانی ارجمند و... در آثار سعدی، به دفاع از شیخ شیراز پرداخته‌اند.

شیوه این مقاله از لونی دیگر است، زیرا با ورق زدن تاریخ به زمانی عقب‌تر از عهد عباسی، در جستجوی مضامین فکری *گلستان* سعدی در فرهنگ باستانی ایران هستیم. در این تحقیق با ارائه بیش از ٤٠ شاهد که در پژوهش‌های در دسترس و موجود به آن‌ها اشاره نشده، به منزله مشتی از خروار، نشان می‌دهیم که اندیشمندان ما به جای ذره‌بین انداختن در متون عربی و جستجوی سرچشمه‌های مضامین سعدی، اگر دست را سایه‌بان چشم کنند بسیاری از این حکمت‌ها را در فرهنگ ایران باستان خواهند یافت.

کلیدواژه‌ها: سعدی، انوشروان، بزرگمهر، فرهنگ ایران قبل از اسلام، فرهنگ عربی ـ اسلامی.

---

* w.sabzianpoor@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۸۷/۶/۲۳ **تاریخ پذیرش:** ۸۷/۱۰/۱۰

مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۷، شماره ۶۴، بهار ۱۳۸۸

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

سؤال‌های تحقیق

۱. وجود تعابیر و مضامین مشترک بین گلستان سعدی و ادب عربی چه توجیهی دارد؟

۲. آیا بر اساس منابع موجود می‌توان ریشه برخی از این مفاهیم مشترک را در فرهنگ ایران قبل از اسلام پیدا کرد؟

فرضیه‌ها

این تعابیر مشترک از نظر برخی صاحب‌نظران در نتیجهٔ اقتباس و تأثیرپذیری سعدی از فرهنگ عربی است، ولی کار بدین سادگی نیست. زیرا رد پای بسیاری از این مضامین را می‌توان در فرهنگ ایرانیان قبل از اسلام پیدا کرد. بنابراین لازم است راه این احتمال را باز گذارد که این مفاهیم یا از ایران باستان به فرهنگ عربی نفوذ کرده است و یا دست‌کم پذیرفت که این مفاهیم عقلی و حکمی در ایران باستان هم وجود داشته است.

مقدمه

از دیرباز سخن‌سنجان و نقادان در ارزیابی پدیده‌های ادبی عنایت خاص به مقدار اخذ و اقتباس صاحب اثر از گویندگان قبل از خود داشته‌اند. در روزگار ما، با ظهور رویکردهای جدی در پهنه ادب تطبیقی، محققان به دنبال سوزن در انبار آشفته تاریخ افتاده، سرچشمه‌های اندیشه و مضمون گویندگان را در لایه‌های متراکم تاریخ می‌جویند. این کشف و شهود علاوه بر لذتِ یافتن حقیقت، فرهنگ‌های اصیل و مولد را در درازنای تاریخ مشخص می‌کند و مبیّن روابط پنهان فرهنگ‌ها در پهنه تاریخ می‌شود که آثار پر برکت آن از دید نافذ اندیشمندان پنهان نیست.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

پیشینهٔ تحقیق

سعدی شیرازی از شاعرانی است که بیشتر از دیگران در معرض اتهام به مضمون‌گیری از اندیشه‌های عربی قرار دارد. عبدالعظیم قریب گرکانی در مقدمه *گلستان* (۱۳۱۰: نج ـ نو) علامه قزوینی در *یادداشت‌ها* (۱۳۸۵: ۱۰۹/۵ـ ۱۲۰)، ایرج‌میرزا در اثری در روابط متنبی و سعدی که چاپ نشده (نک: محفوظ، ۱۳۳٦: ٦۳) و بدیع‌الزمان فروزانفر (نک: مؤید شیرازی، ۱۳٦۲: ۱٤) از جمله کسانی هستند که بسیاری مضامین سعدی را ترجمه‌ای از اخبار و آثار عربی می‌دانند. شارحان آثار سعدی مثل خزائلی، یوسفی و خطیب رهبر در شرح *گلستان* و غالب سعدی‌پژوهان به جستجوی ریشه‌های عربی مضامین سعدی هستند. بیشتر از همه محقق عراقی، حسینعلی محفوظ ۸۸ مأخذ از گفته‌های سعدی را از امثال عربی و ۱٤ حکایت او را از قصص عربی ذکر می‌کند (نک: مؤید شیرازی، ۱۳٦۲: ۲٦).

جای تعجب نیست که بیگانه‌ای چون حسینعلی محفوظ با انگیزه‌ای مبهم سعدی را به ناحق[1] خوشه‌چین و وامدار شاعران عرب معرفی کند. شگفت آن‌که این بخش از تاریخ ادب ایران به گونه‌ای غبارآلود است که برخی صاحب‌نظران بزرگ ایران را هم دچار ابهام کرده است.

در این میان مهدی محقق (۱۳٦٦: ۱۷۷ ـ ۱۷۹) در مقدمه مقالهٔ «میزان تأثر سعدی از متنبی»، وجود مضامین مشترک در اندیشه‌های گویندگان را طبیعی می‌داند و نشانه چهار مضمون از مضامین سعدی را در فرهنگ باستانی ایران ردیابی کرده است. از این چهار شاهد یک مورد مربوط به *گلستان* و بزرگمهر است که در این نوشتار با شماره ۲۹ به آن اشاره کرده‌ایم و سه مورد دیگر مربوط به انوشروان و بزرگمهر نیست، بدین سبب اشاره‌ای به آن‌ها نکرده‌ایم.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

مؤید شیرازی (۱۳٦۲: ۱٦ – ۲۲) و محمود انوار (۱۳۸۰: ٤٥ – ۷٥) به شیوه‌های مختلف، از شاعر بزرگ ایرانی دفاع کرده‌اند و از جمله رنگ ادعاهای محفوظ را دور از حقیقت دانسته، با توسل به موضوعاتی چون توارد، شیوع مضامین مشترک در بین شاعران، طبع‌آزمایی، برشمردن انگیزه‌های انسانی و اخلاقی سعدی، برتری ساختار لفظی... سخت به دفاع از شاعر ایرانی پرداخته‌اند که هر کدام در جای خود ارجمند و محترم است[۲].

اما تلاش ما در این مقاله به گونه‌ای دیگر است؛ زیرا با تکیه بر رخنه فرهنگی ایران باستان در فرهنگ عربی که امری بی‌نیاز از اثبات است، سر آن داریم که نشان دهیم بسیاری از این مضامین در فرهنگ ایران قبل از اسلام وجود داشته است که نه تنها سعدی، بلکه بسیاری از شاعران عرب، آن‌ها را باواسطه و یا بی‌واسطه از منابع ایرانی اقتباس کرده‌اند.

منابع تحقیق ما در این پژوهش

قوم ایرانی در زمره آن دسته از ملل باستانی صاحب فرهنگی قرار گرفته است که فواصل ممتدی از گذشتهٔ آنان را باید از منابعی به زبان‌های بیگانه استنباط کرد (مارگلیوت، نقل از شاملی، ۱۳۸۲: ۹). از آن‌جا که تا حدود ۳۰۰ سال پس از اسلام اثر و منبعی به زبان فارسی وجود ندارد، برای تحقیق در فرهنگ ایران قبل از اسلام باید به منابع عربی رو آورد که اخبار و فرهنگ ایرانیان به شکل پراکنده در جای جای آن دیده می‌شود. این همان کاری است که ادوارد براون برای اولین بار به آن دست زد و پس از او دیگر تاریخ ادبیات‌نویسان ایرانی گزیری از ادامه آن نداشتند (نک: آذرنوش، ۱۳۸۵: ۳۲). بنابراین تعجبی ندارد که منابع این تحقیق جز *قابوس‌نامه*، همگی عربی است. در این‌جا باید پذیرفت که به علت درهم تنیدن دو فرهنگ ایرانی و عربی، پژوهش‌گر ادب ایرانی باید با منابع عربی آشنا باشد وگرنه تحقیقات او ناقص می‌شود و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

این همان ضعفی است که در بسیاری شرح‌ها و تعلیقات بر منابع ادب ایرانی دیده می‌شود. نویسنده این نارسایی را در *امثال و حکم* دهخدا نشان داده است (نک: سبزیان پور، ۱۳۸٤(۱): ۵۵ ـ ٦۹).

اهمیت کلمات قصار در ایران باستان

پند و اندرز در قالب سخنان موجز و قصار که نوعی حکمت و حاصل ذوق و تجربه و اندیشه است در ایران باستان سخت مورد توجه بوده است، به گونه‌ای که آن‌ها را بر انگشتر، حاشیه سفره، لباس، پرده، کمربند، ایوان کاخ، سنگ قبر و... می‌نوشتند و هر پادشاهی وظیفه داشت حاصل تجربیات خود را در قالب عهدنامه‌ای برای فرزندان خود باقی گذارد (نک: سبزیان‌پور، ۱۳۸٤(۳): ۱۳۳- ۱۳٤).

سیر تحول حکمت ایرانیان در لایه‌های تاریخ

دولت عباسی چنان مفتون و مقلد فرهنگ و آداب و رسوم و اندیشه ایرانی شد که محققان، نظام اداری و فکری عباسیان را یکی از معتبرترین منابع پژوهش در فرهنگ ایرانی قبل از اسلام می‌دانند. از این میان سیل اندیشه‌های ایرانی از طریق ترجمه و اختلاط ایرانیان و عرب‌ها وارد فرهنگ و اندیشه عربی شد، ولی بدبختانه عوامل شناخته و ناشناخته‌ای دست به هم داده تا از یک سو منابع ایرانی آن‌ها از بین رود و از دیگر سو حکمت‌های ارزشمند ایرانی در گذر زمان در فرهنگ عربی استحاله شود و نام حکیمان ایرانی چون انوشروان، بزرگمهر، اردشیر و... آرام آرام در منابع متأخر تبدیل به حکماءالفرس، حکماء و فیلسوف شده، نهایتاً حذف گردد و حکمت ایرانی تبدیل به ضرب‌المثل عربی شود. این دگردیسی به گونه‌ای خزنده و آرام روی داد که برای عموم محققان ما در محاق ابهام افتاد، از جمله علی‌اکبر دهخدا با وجود اشراف بی‌مانند بر منابع مختلف و ایران‌دوستی مفرط خود هیچ اشاره‌ای به صاحبان اصلی حکمت‌های ایرانی که لباس عربی به تن دارند، نکرده است (نک: سبزیان‌پور، ۱۳۸٤(۱): ٦٤- ٦۷).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

نویسنده این مقاله در یک طرح پژوهشی به ۵۰ مورد از این دست امثال ایرانی اشاره کرده و نشان داده است که چگونه در ابتدا این امثال با نام ایرانیان ثبت شده ولی امروز نام و نشانی از ایران و ایرانی ندارند (نک: سبزیان‌پور، ۱۳۸٦: ۱۷ ــ ۲۷). بی‌شک این استحاله فرهنگی در غفلت ادیبان نکته‌سنج ما بی‌تأثیر نبوده است.

نشانه‌های فرهنگ ایرانی در گلستان

در *گلستان* از حکیمان ایرانی ۱۹ حکایت و یا پند حکیمانه و یا اشاره به شرح زیر آمده است: اردشیر بابکان ۱، بزرگمهر ۳، انوشروان ٤، بهرام گور ۲، جمشید ۱، رستم ۱، زال ۱، فریدون ٤، کسری ۱، کیخسرو ۱ (نک: سعدی، ۱۳٦۸: ٦٤٤- ٦٤٦).

بی‌تردید این بسامد بالا نشانه این است که سعدی در سایه‌سار فرهنگ ایرانی بالیده و تنفس کرده است. آیا این ۱۹ نقل قول مستقیم نشان از آن ندارد که اندیشه سعدی، در کنار فرهنگ عربی اسلامی متعلق به قوم و تبار ایرانی است؟ بدیهی است که سعدی قبل از تتبع در اشعار عرب، در آثار ادبی ایرانی و قومی خود ممارست داشته است و آثاری چون *شاهنامه*، *گرشاسب‌نامه*، *قابوسنامه* و کتب اخلاقی دیگر، بهترین منبع این‌گونه مضامین است (نک: مؤید شیرازی، ۱۳٦۲: ۱٦).

از تفاوت‌های *گلستان* با دیگر آثار ادبی فارسی، اشاره صریح به نام صاحبان پند و حکمت است. زیرا فردوسی در *شاهنامه* بیش از ۱۳۰۰ پند حکیمانه از شاهان ایرانی به‌ویژه انوشروان نقل کرده است (جوکار، ۱۳۷۹: ۹۹). عنصرالمعالی بخش هشتم کتاب خود را با ۵۵ پند به انوشروان اختصاص داده است (۱۳٦٦: ۵۱-۵۵). اسدی طوسی، ابن یمین فریومدی، بدایعی و... صریحاً به پندهای انوشروان و ایرانیان باستان اشاره کرده‌اند (نک: جوکار، ۱۳۷۹: ۹۷ ـ ۱۱۰). حال آن‌که نام انوشروان فقط چهار بار در *گلستان* آمده، و این در حالی است که به ادعای نویسندهٔ این مقاله، اندیشه‌های ایرانی در تار و پود *گلستان*، بی‌نام و نشان آرمیده است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

راغب اصفهانی در کتاب *محاضرات‌الادباء* (۱٤۲۰: ۷٦۳/۲) ۲۱ بیت شعر عربی را ذکر کرده که به اعتقاد او از فارسی ترجمه شده‌اند، یکی از آن ابیات بیت زیر است که نشان می‌دهد مفهوم بال درآوردن مور و نزدیک شدن به مرگ یک مفهوم قدیمی ایرانی است:

و إذا استوت للنمل أجنحةً / حتی یطیر فقد دنا عطبه: هرگاه برای مور بالی فراهم آمد که پرواز کند زمان مرگش فرا رسیده است. هرچند سخن راغب از هر جهت اطمینان‌بخش است، ولی نظر میدانی (۲۰۰۳: ۱۰۵/۱) که ضرب‌المثل «إذا أراد الله هلاک النملة أنبت لها جناحین» را از امثال مولد (غیر عربی و تازه‌وارد به زبان عربی) دانسته جای هرگونه تردید را در ایرانی بودن این مضمون از میان برمی‌دارد. حیرت‌آور آن‌که سعدی این مضمون را به افلاطون نسبت داده است:

آن نشنیدی که فلاطن چه گفت/ مور همان به که نباشد پرش (سعدی، ۱۳٦۸: ۲٦۲).

به راستی این انتساب سعدی چه معنایی دارد؟ آیا نمی‌توان گفت: فرهنگ ایرانی با شیر مادر وارد گوشت و پوست سعدی شده، در هوای ایرانی بالیده، ولی در این انتساب خطا کرده و یا تنگنای وزن، شعر او را مجبور به استفاده از فلاطون به جای ایرانیان قدیم کرده است؟ به اعتقاد نویسنده، فرهنگ عربی و فارسی چنان با یکدیگر آمیخته‌اند که احتمال اشتباه سعدی به عنوان یک سخندان در انتساب درست آن منطقی است. کما این‌که علامه دهخدا با وجود روح ایران‌دوستی شدید که به اعتقاد برخی افراطی هم بوده است، به بسیاری از این مضامین ایرانی اشاره نکرده است (نک: سبزیان‌پور، ۱۳۸٤(۱): ۵۵ - ٦۹).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

سعدی و فرهنگ عربی

موج انتساب فرهنگ عربی به سعدی موجب شده است که برخی صاحب‌نظران ما زبان مادری سعدی را با استناد به ۲۷ قصیده عربی او (مؤید شیرازی، ۱۳٦۲: ۱۱٦– ۱۵۹) و درس خواندن در نظامیه بغداد (سعدی، ۱۳۷۲: ۱۸۰) عربی بدانند (هادیزاده، ۱۳٦٦: ۲۷۸/۳) و حتی برخی او را عرب‌نژاد قلمداد کنند (ابراهیم، ۱۹۹۸: ۱۵).

با این همه، نادیده گرفتن فرهنگ ایرانی سعدی دور از جادهٔ انصاف و حقیقت است. از نکات قابل تأمل در این میان، تردیدی است که یکی از محققان در خصوص عربی‌دانی و شاگردی سعدی در مدرسه نظامیه ایجاد کرده است که از یک سو موجب سردرگمی شده و از دیگر سو تحقیق و تأمل بیشتری را می‌طلبد (نک: پورپیرار، ۱۳۷٦: ٤۱ ـ ٦۲ و ۸۲ ـ ۱۲۲).

تأثیر فرهنگ اسلامی در گلستان سعدی

از آن‌جا که از شاخصه‌های بارز آثار سعدی، اخذ و اقتباس از *قرآن کریم* و فرهنگ اسلامی است، ممکن است نتایج این مقاله، سعدی را دور از آیین و فرهنگ قرآنی و اسلامی نشان دهد. لازم است یادآوری کنیم که اندیشه‌های سعدی، اگرچه رگه‌های قوی ایرانی دارد، ولی مفاهیم قرآنی و اسلامی چون نسیمی لطیف در نسج کلام او راه یافته است. زیرا اقتباس از *قرآن کریم* و استناد به احادیث، یک اسلوب مسلّم و از قواعد اساسی فنون ادب و از محاسن کلام به شمار می‌رفته است (جاحظ، ۱۹٦۸، ۱۱۱/۱ و نیز قلقشندی، ۱۳۷۷: ۱٦۰/۱) و سخنی که با آیات *قرآن* و ذکر احادیث شروع نشود بی‌معنی و بی‌ارزش محسوب می‌گردیده است (نک: ابراهیم، ۱۹۹۸: ۲٤۳). بر اساس این تحقیق در *گلستان* ۲۵ آیه و ۹ روایت[۳] درج شده است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

شیوه کار در این مقاله

منابع فارسی معتبر و قدیمی ما بدبختانه بسیار محدود است. از مهم‌ترین این منابع *مینوی خرد* و *پندهای آذرباد مهرسپندان* است که در آن‌ها سخنی از بزرگمهر و انوشروان نقل نشده و ما نیز در این تحقیق از استناد به آن‌ها خودداری کرده‌ایم. استناد ما در این تحقیق از میان منابع فارسی، فقط به *قابوس‌نامه* است که از متون فارسی قرن چهارم است و در آن حدود ۵۵ پند از انوشروان نقل شده که در این مقاله به برخی از آن‌ها ارجاع داده‌ایم.

هرچند غالب متون پهلوی و باستانی ایران از بین رفته، ولی اخباری در منابع عربی به شکل پراکنده دیده می‌شود که به مصداق «الفضل ما شهدت به الاعداء» خالی از شائبه تردید است. در این تحقیق دست سایه‌بان چشم کرده‌ایم تا افق‌های دورتر را بنگریم. البته سعی فراوان کرده‌ایم که چهارچوب پژوهش، محدود به سخنان انوشروان و بزرگمهر و *گلستان* باشد. این اختیار نشان می‌دهد که دامنه و زمینه این تحقیق بسی فراتر از کاری است که در این مقاله ارائه داده‌ایم. لازم است یادآوری کنیم که برای برخی شواهد تطبیقی این مقاله، بیش از یک مصداق یافته شده، ولی جهت اختصار به یک شاهد از *گلستان* و یک حکمت از بزرگمهر و یا انوشروان بسنده کرده‌ایم. از آن‌جا که محققان، *شاهنامه* را از آثار ایرانی دانسته‌اند به شواهدی از این اثر اشاره کرده‌ایم تا این احتمال موجه نماید که یکی از منابع فکری سعدی فرهنگ ایران باستان بوده است. هم‌چنین شواهد بسیاری از *بوستان*، قصاید و غزلیات سعدی یافته‌ایم که دست‌مایه‌های آن‌ها در سخنان منتسب به ایرانیان (مثل اردشیر، شاپور، حکماءالفرس، موبد، و...) است ولی به هیچ‌یک اشاره نکرده‌ایم. ضمناً در ارائه شواهد از هرگونه شرح و مقایسه نیز به جهت تنگی حوصله مقاله خودداری کرده به ترجمه عبارات عربی اکتفا کردیم.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

مباحث مشترک

علاوه بر مضامین مورد اشاره در این مجال تنگ، به مشابهت‌های دیگری هم در موضوعات زیر دست یافته‌ایم که برای رعایت اختصار فقط به عناوین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

ارزش ادب، ضرورت مشورت، اهمیت سلامت و امنیت، زشتی تکبر و ستایش تواضع، اهمیت خوش اخلاقی، خطر زبان، مذمت خشم، جان‌فرسایی حزن و اندوه و فرار از آن، برتری کهنسال نسبت به جوان و... .

تصاویر مشترک

با آن‌که مجال پژوهش را بسیار تنگ کرده‌ایم، به ۳ تصویر مشترک دست یافته‌ایم که احتمال تأثیرپذیری مستقیم سعدی را افزایش می‌دهد:

۱. پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

(سعدی، ۱۳٦۸: ۷۱)

انوشروان: مثل الذی یعمر خزائنه بأموال رعیته کمثل من یطین سطح بیته بالتراب الذی یقتلعه من أساسه (ثعالبی، بی‌تا: ۵۷): پادشاهی که خزانه‌اش را با مال مردم آباد می‌کند مانند کسی است که بام خانه‌اش را با گلی اندود می‌کند که آن را از پی و بنیان خانه‌اش می‌کَنَد (نک: دباشی، ۱۳۷۰: ۹٤).

۲. دوستی را که به عمری فراچنگ آرند نشاید که به یک دم بیازارند.

سنگی به چند سال شود لعل پاره‌ای زنهار تا به یک نفسش نشکنی به سنگ

(سعدی، ۱۳٦۸: ۵٦۰)

قال لبزرجمهر: ما بال معاداة الصدیق أقرب مأخذاً من مصادقة العدو؟ فقال: لأن کسر الإناء أهون من إصلاحه (آبی، ۱۹۹۰: ۷/۷۰): از بزرگمهر پرسیده شد: چرا دشمنی با

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

دوست راحت‌تر از دوستی با دشمن است؟ گفت: زیرا شکستن ظرف راحت‌تر از ساختن آن است.

۳. شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی؟ ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس[٤]
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس
(سعدی، ۱۳٦۸: ٦٥)

زمین شوره سنبل بر نیاورد در او تخم و عمل ضایع مگردان
نکویی با بدان کردن چنان است که بد کردن بجای نیکمردان
(همان، ٦٥)[٥]

و قال بزرجمهر: المصطنع إلی اللئیم طوق الخنزیر تبراً، وقرط الکلب دراً، وألبس الحمار وشیاً؛ وألقم الحیة شهداً (راغب اصفهانی، ۱٤۲۰: ٦۸٥/۱): کسی که به فرومایه کمک می‌کند مانند کسی است که گردنبند طلا به گردن خوک، گوشواره مروارید به گوش سگ بیندازد، لباس فاخر به تن الاغ کند و عسل به دهان مار گذارد.

صاحب کتاب *زهرالآداب* از یکی از پادشاهان ایرانی نقل می‌کند که در زمان تفریح، از حکیمی می‌خواهد که به او حکمت بیاموزد و او در جواب می‌گوید: احفَظْ عنی ثلاثَ کلمات. قال: ما هن؟ قال: صَقلُک السیفَ لیس له جوهرٌ من سِنْخِه خَطأ، وصبّک الحَبَّ فی الأرضِ السَبِخَة ترخو نباته جَهْلٌ و...: صیقل دادن شمشیر بی‌جوهر و تخم پاشیدن در شوره‌زار نادانی است (قیروانی، ۱۳۷٤: ٦۰٤/۲).

در مثال اول ستم پادشاه به کندن بنیان خانه و در مثال دوم کدورت و جدایی از دوست به شکستن شیشه و لعل و در شاهد سوم نیکی کردن به فرومایه به شمشیر ساختن از آهن بد و تخم افشاندن در شوره‌زار تشبیه شده است.

دستمایه‌های مشترک

۱. آزادگی و رهایی از تعلق

نه بر اشتری سوارم، نه چو خر به زیر بارم نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

غـم موجـود و پریـشانی معـدوم نـدارم نفسی می‌زنم آسوده و عمری به سر آرم

(سعدی، ۱۳٦۸: ۱۷۲)

أی العیش أرغد و أنعم؟ قال (انوشروان): عیش فی رخاء، و کفاف بلا فقـر و لاغنـی (ابن مسکویه، ۱٤۱٦: ۵۸): کدام زندگی راحت‌تر و خوش‌تر است؟ گفـت: زنـدگی در راحتی و کفاف بدون فقر و ثروت.

۲. اجتناب از مشورت با زنان

مشورت با زنان تباهی است (سعدی، ۱۳٦۸: ۵۵۲)[٦].

قال بزرجمهر... اذا أعیاک فشاور امرأةً و خالفها (آبی، ۱۹۹۰: ۷۷/۷): اگر راه بـر تـو بسته شد با یک زن مشورت کن و عکس آن عمل کن.

۳. احترام استاد بیش از پدر

پادشـاهی پـسر بـه مکتـب داد لوح سـیمینش بـر کنـار نهـاد

بـر سـر لـوح او نبـشته بـه زر جـور اسـتاد بـه ز مهـر پـدر

(سعدی، ۱۳٦۸: ٤٤۲)[۷]

قیل لبزرجمهر: ما بال تعظیمک لمؤدبک أشد من تعظیمک لأبیـک؟ قـال: لأن أبـی کان سبب حیاتی الفانیة، و مؤدبی سبب حیاتی الباقیـة (توحیـدی، بـی‌تـا: ۷٦۸/۲): چـرا احترام تو به مربی بیش از پدر است؟ گفت: زیرا پدرم عامل زنـدگی فـانی مـن اسـت و مربی‌ام عامل زندگی باقی.

٤. احتیاج به ناکس

نخـورد شـیر نـیم خـورده سـگ ور بمیرد به سختی انـدر غـار

تـن بـه بیچـارگی و گرسـنگی بنه و دست پیش سـفله مـدار

گر فریدون شود به نعمت و ملک بی‌هنر را به هیچ کـس مـشمار

(سعدی، ۱۳٦۸: ۲۵۸)[۸]

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

أی الاشیاء أمر مرارة؟ قال (انوشروان): الحاجة الی الناس اذا طلبت من غیر أهلها. (ابن مسکویه، ۱٤۱٦: ۵۳): چه چیزی از همه سخت‌تر است؟ گفت: نیاز آدمی به افراد ناشایست.

از گرسنگی بمردن به از آن‌که به نان فرومایگان سیر شدن (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۲، پند هفدهم انوشروان). به خویشاوندان کم از خویش محتاج بودن مصیبتی عظیم دان که در آب مردن به که از فزغ زنهار خواستن (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۲، پند نوزدهم، انوشروان).

۵. ادب آموختن از بی‌ادبان

لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت از بی‌ادبان: هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم (سعدی، ۱۳٦۸: ۱۸٤)[۹].

قال أنوشروان لبزر جمهر: من أدبک؟ قال: قریحتی، نظرت إلی ما استحسنت من غیری فاستعملته، وما استقبحته اجتنبته (قرطبی، ۱٤۰۲، ۲۰۰/۲): انوشروان به بزرگمهر گفت: چه کسی تو را تربیت کرد؟ گفت: سرشتم، هرچه را از دیگران پسندیدم عمل کردم و هر چه را زشت یافتم ترک کردم.

٦. ارزش هنر

گر فریدون شود به نعمت و ملک — بی‌هنر را به هیچ کس مشمار
پرنیان و نسیج، بر نااهل — لاجورد و طلاست بر دیوار

(سعدی، ۱۳٦۸: ٤۵۸)

با مردم بی‌هنر دوستی مکن که مردم بی‌هنر نه دوستی را شاید و نه دشمنی را (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۱، پند هفتم انوشروان).

۷. انواع دوست و دشمن

هر که با دشمنان صلح می‌کند سر آزار دوستان دارد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

بشوی ای خردمند از آن دوست دست که با دشمنانت بود همنشست

(سعدی، ۱۳٦۸: ۵۲۵)

چرا دوست خوانی کسی را که دشمن دوستان تو باشد (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۱، پند ششم انوشروان).

۸. اول اندیشه

اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم (سعدی، ۱۳٦۸: ۳۷).[۱۰]

کسری: لم أندم علی ما لم أقل، وندِمْتُ علی ما قلت مراراً (قیروانی، ۱۳۷٤: ۱۰۱۱/٤): بر ناگفته پشیمان نشدم ولی بارها از آن‌چه گفتم پشیمان شدم.

۹. اهانت به بزرگان

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد

(سعدی، ۱۳٦۸: ۱٤۰)

اگر خواهی که مردمان نیکوگوی تو باشند مردمان را نیکوگو باش. گفت: اگر خواهی که رنج تو به جای مردمان ضایع نشود رنج مردمان به جای خویش ضایع مکن (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۳، پند سی و دوم انوشروان).

۱۰. بخت بد

هر آن‌که گردش گیتی به کین او برخاست به غیر مصلحتش رهبری کند ایام

(سعدی، ۱۳٦۸: ۲۹۱)[۱۱]

وقال بزرجمهر: کیأ یذبذن توشأی وتر. یقول: إذا لم یساعد القدر کانت الآفات من جهة الاجتهاد و الطلب (جاحظ، ۱۹۸۳: ۲٤): اگر تقدیر یار نباشد تلاش و طلب موجب آسیب می‌شود.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

۱۱. بخت و اقبال نه هنر و احتیاط[۱۲]

کس نتواند گرفت دامن دولت به زور — کوشش بی‌فایده است، وسمه بر ابروی کور
اگر به هر سر مویت دو صد هنر باشد — هنر به کار نیاید چو بخت بد باشد
(سعدی، ۱۳٦۸: ۲۸٤)[۱۳]

و بلغنی أن امرأة أتت بزرجمهر الحکیم فقالت له أیها الحکیم ما بال الأمر یلتام للعاجز و یلتان علی الحازم؟ قال لیعلم العاجز ان عجزه لن یضره ولیعلم الحازم إن حزمه لن ینفعه وإن الأمر إلی غیرهما. (ابوالقاسم الحسن، ۱٤۰۷: ۸٦): شنیدم زنی نزد بزرگمهر آمد و گفت: ای حکیم چرا کارها بر وفق مراد ناتوان می‌رود و برای دوراندیش سخت می‌شود؟ گفت: تا ناتوان بداند که ناتوانیش به او ضرر نمی‌رساند و دوراندیش بداند که احتیاطش نفعی برای او ندارد و کار در دست دیگری است.

۱۲. پندگرفتن، نه عبرت شدن

نیک‌بختان به حکایت و امثال پیشینیان پند گیرند (سعدی، ۱۳٦۸: ۵۹٤)[۱٤].

نرود مرغ سوی دانه فراز — چو دگر مرغ بیند اندر بند
پند گیر از مصایب دگران — تا نگیرند دیگران به تو پند
(سعدی، ۱۳٦۸: ۵۹۵)

فما الادب النافع؟ قال (انوشروان): أن تتعظ بغیرک و لا یتعظ غیرک بک (ابن مسکویه، ۱٤۱٦: ۵۲): ادب مفید چیست؟ گفت: این‌که از دیگری پند بگیری و دیگران از تو پند نگیرند.

چرا مردمان از کاری پشیمانی خورند که از آن کار دیگری پشیمانی خورده باشد (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۱، پند دوم انوشروان).

۱۳. ترک فضولی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

در جوانی وقتی به پدر می‌گوید: چرا این مردم دوگانه‌ای نمی‌گذارند. چنان خوابیده‌اند که گویی نخفته‌اند که مرده‌اند. پدر می‌گوید: جان پدر تو نیز اگر بخفتی به از آن که در پوستین خلق افتی (سعدی، ۱۳٦۸: ۱٥٦).

بزرجمهر: التمست الراحة لنفسی فلم أجد شیئاً أروح لها من ترک ما لا یعنیها (یوسی، ۱٤۰۲: ٥۱٦): برای خودم آسایش جستجو کردم و چیزی را راحت‌تر از ترک فضولی ندیدم.

۱٤. تلخی صبر و عاقبت شیرین آن

منشین ترش از گردش ایام که صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد

(سعدی، ۱۳٦۸: ۹۷)

أنوشروان: الصبر کاسمه وعاقبته العسل (راغب اصفهانی، ۱٤۲۰، ٥۲٥/۱؛ نک: دباشی، ۱۳۷۰: ۹٤).

۱٥. حسود، دشمن خود

توانم آن که نیازارم اندرون کسی حسود را چه کنم کو ز خود به رنج در است

الا تا نخواهی بلا بر حسود که آن بخت برگشته خود در بلاست

(سعدی، ۱۳٦۸: ٦۷) [۱٥]

سئل: أی الاشیاء أعون للحسود علی ترک الحسد؟ قال (انوشروان): أن یعلم أن ذلک أذی یحمله علی نفسه، و أنه لا حجة له فی نقله نعمة عن موضعها، و أنه لا ینتقص بحسده الا نفسه (ابن مسکویه، ۱٤۱٦: ٥۹): پرسیده شد: چه چیزی به حسود کمک می‌کند تا حسادت را ترک کند؟ گفت: این‌که بداند که این رنج را بر خودش هموار می‌کند و قدرتی برای گرفتن نعمت دیگران ندارد و جز خودش کسی را آزار نمی‌دهد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

اگر خواهی که بی‌اندازه اندوهگن نباشی حسود مباش (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ٥٤، پند سی و چهارم انوشروان).

۱٦. خاموشی برای نادان

نادان را به از خاموشی نیست وگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی (سعدی، ۱۳٦۸: ٥٤۲)[۱٦].

و قال (بزرجمهر): ما أوتی رجل مثل غریزة عقل، فإن حرمها فطول صمت، فإن حرمها فالموت أستر له (ابن الجوزی، ۱٤۱۲: ۱۳۸/۲): به آدمی چیزی مانند عقل داده نشده. پس اگر از آن محروم است سکوت طولانی کند و اگر از سکوت هم محروم است مرگ بهترین پوشش برای اوست.

۱۷. خشونت همراه نرمش

درشتی و نرمی به هم در به است — چو فاصد که جراح و مرهم نه است
درشتی نگیرد خردمند پیش — نه سستی که ناقص کند قدر خویش
نه مر خویشتن را فزونی نهد — نه یکباره تن در مذلت دهد

(سعدی، ۱۳٦۸: ٥۲۹)

و قال أنوشروان: إن هذا الأمر لا یصلح له إلا لین فی غیر ضعف و شدة فی غیر عنف (راغب اصفهانی، ۱٤۲۰: ٥۰۹/۱؛ ابن قتیبه، بی‌تا: ٦۱/۱): این کار ممکن نیست مگر با نرمشی که از روی ضعف نباشد و سختگیری که از روی خشونت نباشد.

در بند ۹ عهد اردشیر به لزوم خشونت همراه با نرمش توصیه شده است (نک: اردشیر بن بابک، ۱۹۷٦: ٥۸).

دیگر تندی و تیزی عادت مکن وز حلم خالی مباش و لکن یکباره چنان نرم مباش که از خوشی و نرمی بخورندت و نیز چنان درشت مباش که هرگز به دست نپساوندت (از پندهای انوشروان، قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۳۷).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

۱۸. خطر دشمن کوچک[۱۷]

دانی که چه گفت زال با رستم گـرد دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

(سعدی، ۱۳٦۸: ٦۳)[۱۸]

قال أنوشروان: العدوُّ الضعیفُ المحترِسُ من العدوِّ القوی أحری بالـسلامة مـن العـدوِّ المغتّر بالعدوِّ الضعیف (ابن حمدون، ۱۹۸۳: ۳۰۷/۱؛ زمخشری، ۱٤۰۰: ٤۲/۳؛ توحیدی، بی‌تا: ۹۱/۷): دشمن ضعیفی که از دشمن قوی پرهیز مـی‌کنـد بیـشتر از دشـمنی کـه در مقابل دشمن ضعیف مغرور است، در امان است.

۱۹- خطر و زشتی فقر[۱۹]

توانگران را وقف است و نذر و مهمـانی زکات و فطره و اعتاق و هـدی و قربـانی

خداونـد مکنـت بـه حـق مـشتغل پراکنـده روزی، پراکنـده دل

پس عبادت ایشان به فقر اولی‌تر که جمعند و حاضـر، نـه پریـشان و پراکنـده خـاطر (سعدی، ۱۳٦۸: ٤۸۱)[۲۰].

بزرجمهر: أکلت الصَّبر و شربت المر، فلم أرَ شیئاً أمرّ من الفقر (یوسی، ۱٤۰۲: ٥۱٦): تلخی صبر را چشیدم و شربت تلخ نوشیدم ولی چیزی را تلخ‌تر از فقر ندیدم.

۲۰. خطر همنشینی با شاهان

سعدی از جانوری به نام سیه‌گوش نام می‌برد که همـواره در کنـار شـیر اسـت تـا از پس‌مانده شکار شیر بخورد، این حیوان در پاسخ به این سؤال که چرا نزدیک‌تر نیایی تا به حلقه خاصانت درآرد و از بندگان مخلصت شمارد؟ می‌گوید: هـم‌چنـان از بطـش او ایمن نیستم، افتد که ندیم حضرت سـلطان را زر بیایـد و باشـد کـه سـر بـرود (سـعدی، ۱۳٦۸: ۸۹).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

بزرجمهر: سررت بعطایا الملوک و جوائزهم، فلم أسر بشیء أعظم من الخلاص منهم (یوسی، ۱٤۰۲: ۵۱۷): از هدایای شاهان خوشحال شدم ولی هیچ چیز به اندازه نجات از آن‌ها برایم مسرت‌بخش نبود.

چرا ایمن خسبد کسی که با پادشاه آشنایی دارد؟ (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۱، پند سوم انوشروان)[۲۱].

۲۱. خوبی و بدی با هم

هر جا که گل است خار است و با خمر خمار است و بر سر گنج مار است و آن‌جا که در شاهوار است نهنگ مردم‌خوار است. لذت دنیا را لدغه اجل در پس است و نعیم بهشت را دیوار مکاره در پیش (سعدی، ۱۳٦۸: ۵۰۵).

و قال (بزرجمهر): ان أمر الدنیا کله مختلط العسر بالیسر، فلست کائنا فی حال یسر لا عسر معه، و لا فی حال عسر لا یسر معه (ابن مسکویه، ۱٤۱٦: ٤۰): در همه کارهای دنیا سختی با آسانی درآمیخته است، پس هیچ موجودی نیست که در راحتی باشد و سختی نبیند و یا در سختی باشد و راحتی نبیند.

۲۲. دوست واقعی

دوست مشمار آنکه در نعمت زند — لاف یاری و برادر خواندگی
دوست آن باشد که گیرد دست دوست — در پریشان‌حالی و درماندگی

(سعدی، ۱۳٦۸: ۹۵)

ثعالبی اشعار زیر را از شاعری به نام ابوالمظفر بلخی نقل کرده است:

قال الحکیم الفارسی بزرجمهر ثمّ مزدک — لا ترضینّ من الصدیق بکیف أنت ومرحباً بک
حتّی تجرِّب ما لدیه لحاجةٍ إمّا بدت لک — فإذا وجدت فعاله کمقاله فبه تمسَّک

(ثعالبی، ۱٤۰۳: ٤۰۳/٤)

بزرگمهر، حکیم ایرانی و مزدک گفته‌اند/ از دوست به "حالت چطور است و سلام" راضی نشو، مگر این‌که او را در زمان حاجتی که پیش می‌آید امتحان کنی، پس

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

اگر کارهایش را مانند سخنانش یافتی به او اعتماد کن (نیز نک: محقق، ۱۳٦٦: ۱۷۹/۳؛ دباشی، ۱۳۷۰: ۹٤).

۲۳. ذلت طمع کار

حرص بگذار و پادشاهی کن گردن بی‌طمع بلند بود

ده آدمی بر سفره‌ای بخورند و دو سگ بر مرداری با هم به سر نبرند. حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر. حکما گفته‌اند: توانگری به قناعت به از توانگری به بضاعت (سعدی، ۱۳٦۸: ۳۱۰).

از پندهای ایرانیان: سببُ الهوانِ الطمعُ (ابن مسکویه، ۱٤۱٦: ٦۸): طمع موجب خواری است.

اگر خواهی که از شمار آزادان باشی طمع را در دل خویش جای مده (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۵، از پندهای انوشروان).

۲٤. رازداری

رازی که نهان خواهی با کس در میان منه وگرچه دوست مخلص باشد که مر آن دوست را دوستان مخلص باشد هم‌چنین مسلسل (سعدی، ۱۳٦۸: ۵۲۳).

اگر خواهی راز تو را دشمن نداند با دوست مگوی (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۲، پند یازدهم انوشروان).

۲۵. روزی و دانایی

اگر دانش به روزی در فزودی ز نادان تنگ روزی تر نبودی
به نادانان چنان روزی رساند که دانا اندر آن عاجز بماند
بخت و دولت به کاردانی نیست جز به تایید آسمانی نیست

(سعدی، ۱۳٦۸: ۱۳٦)[۲۲]

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

برزجمهر: رأیت أحمق مرزوقا، و عالما محروما، فعلمت أن التدبیر لیس الی العباد. (توحیدی، بی‌تا: ٤/۱۹۰؛ طرطوشی، ۱۹۹۰: ۵۲۲؛ ابشیهی، ۱٤۱۳: ۵۵۱): احمق را دارای روزی و دانشمند را محروم دیدم پس فهمیدم که تدبیر به دست بندگان نیست.

۲٦. زن بد

زن بد در سرای مرد نکو — هم درین عالمست دوزخ او
زینهار از قرین بد زینهار — و قنا ربنا عذاب النار

(سعدی، ۱۳٦۸: ۲۰۳)[۲۳]

برزجمهر: لم أرَ أغلب من المرأة السوء (یوسی، ۱٤۰۲: ۵۱٦): هیچ موجودی را مسلط‌تر از زن بد ندیدم.

در مجموعه سؤال‌هایی که از بزرگمهر پرسیده شد، از او پرسیدند: أی ألاذی ألزم؟ قلت: الزوجة غیر الموافقة و الولد السوء (ابن مسکویه، ۱٤۱٦: ۳٤): چه رنجی بیشتر همراه آدمی است؟ گفتم: زن ناموافق و فرزند بد.

بزرجمهر گوید: چهار چیز بلای بزرگ است: همسرایه[۲٤] بد، و عیال بسیار و زن ناسازگار و تنگ‌دستی (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۱۲۱).

۲۷. سخاوت

بزرگی بایدت بخشندگی کن — که دانه تا نیفشانی نروید

(سعدی، ۱۳٦۸: ۱۰۳)

هر که در زندگانی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند (سعدی، ۱۳٦۸: ۵٦٦).

سبب الثناء السخاء (ابن مسکویه، ۱٤۱٦: ٦۸): سخاوت موجب ستایش است.

اگر خواهی که بهترین خلق باشی، چیز از خلق دریغ مدار (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۵، از پندهای انوشروان)[۲۵].

۲۸. سخن‌چینی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بی‌گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد
(سعدی، ۱۳٦۸: ۱٤۷)

هر که را تو را (بی) گناهی زشت گوید، وی را تو معذورتر دار از آن کس که آن سخن به تو رساند (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۳، پند بیست و پنجم انوشروان)[۲٦].

۲۹. سخن گفتن بر مزاج مردم

حکایت بر مزاج مستمع گوی اگر خواهی که دارد با تو میلی
(سعدی، ۱۳٦۸: ۵۸۳)

اگر خواهی که در هر دلی محبوب باشی و مردمان از تو نفور نباشند سخن بر مراد مردمان گوی (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: از پندهای انوشروان).

۳۰. شرم نکردن در سؤال

بپرس از هر چه ندانی که ذلّ پرسیدن دلیل راه تو باشد به عزّ دانایی
(سعدی، ۱۳٦۸: ۵۸۲)[۲۷]

بزرگمهر: و لا تستحی من استفادة العلم و التعلم (ابن مسکویه، ۱٤۱٦: ٤۸): در یادگیری و دانش شرم نداشته باش.

۳۱. ضرورت، موجب خشونت

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز
(سعدی، ۱۳٦۸: ٤۸)

أردشیر: فعل الشرّ من قلة الحیلة (ابن منقذ، ۱۳۵٤: ٤۳۹): اقدام به کار بد، به سبب ناچاری است.

۳۲. عجله، موجب تأخیر

ابوهلال عسکری در مذمت عجله که موجب تأخیر می‌شود مثل زیر را از ایرانیان می‌داند:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

إذا رجع القطیع تقدمت العرجاء (عسکری، بی‌تا: ۱۱۹/۲): هنگامی که گله بر می گردد آن‌که لنگ است جلو بقیه است.

ای بسا اسب تیزرو که بماند — خرک لنگ، جان به منزل برد

(سعدی، ۱۳٦۸: ۱۷٤)

ای که مشتاق منزلی، مشتاب — پند من کار بند و صبر آموز

اسب تازی دوتگ رود به شتاب — اشتر آهسته می رود شب و روز

(سعدی، ۱۳٦۸: ٤۲۲)[۲۸]

۳۳. عنایت شاهان

زانگه که ترا بر من مسکین نظر است — آثارم از آفتاب مشهورترست

گر خود همه عیب‌ها بدین درست — هر عیب که سلطان بپسندد هنرست

(سعدی، ۱۳٦۸: ۱٦)

قیل لانوشروان: انک اصطنعت فلانا و لا نسب له. فقال: اصطناعنا له نسبه. (قرطبی، ۱٤۰۲: ۳۳۵/۱؛ آبی، ۱۹۹۰: ۷۳/۷): به انوشروان گفته شد: تو فلان کس را به کار گماردی در حالی که تبار نیکی ندارد پس گفت: انتخاب ما برای او به منزله تبار نیک است.

۳٤. فرار از شاهان

نان خود خوردن و نشستن به که کمر شمشیر زرین به خدمت بستن.

به دست آهک تفته کردن خمیر — به از دست بر سینه پیش امیر

(سعدی، ۱۳٦۸: ۱۳۳)

بزرجمهر: سررت بعطایا الملوک و جوائزهم، فلم أسر بشیء أعظم من الخلاص منهم (یوسی، ۱٤۰۲: ۵۱۷): از هدایای شاهان خوشحال شدم ولی هیچ چیز به اندازه نجات از آن‌ها برایم مسرت‌بخش نبود.

۳۵. قناعت، بهترین ثروت

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

حکما گفته‌اند: توانگری به قناعت به از توانگری به بضاعت (سعدی، ۱۳٦۸: ۵۳۸)[۲۹].

بزرجمهر: طلبت الغنی من وجوهه، فلم أرَ غنی أغنی من القناعة (یوسی، ۱٤۰۲: ۵۱۷): از همه طرف به دنبال بی‌نیازی رفتم پس هیچ ثروتی را بهتر از قناعت نیافتم.

اگر خواهی که بی‌گنج توانگر باشی بسندکار باش (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۲، پند چهاردهم انوشروان).

۳٦. مرگ برای ظالم، بهتر از زندگی

ظالمی را خفته دیدم نیم روز — گفتم: این فتنه است خوابش برده به

و آنکه خوابش بهتر از بیداری است — آن چنان بد زندگانی، مرده، به

(سعدی، ۱۳٦۸: ۸۱)

و قال (انوشروان): موت الابرار راحة لهم، و موت الاشرار راحة للعالم (ابن مسکویه، ۱٤۱٦: ۵۸): مرگ آزادگان راحتی آنان است و مرگ اشرار راحتی مردم.

۳۷. مناظره با نادان

جالینوس ابلهی را دید دست در گریبان دانشمندی زده و بی‌حرمتی همی کرد. گفت: اگر این نادان نبودی کار وی با نادانان بدین‌جا نرسیدی.

دو عاقل را نباشد کین و پیکار — نه دانایی ستیزد با سبکسار

(سعدی، ۱۳٦۸: ۳۱۹)

حکیمی که با جهال درافتد توقع عزت ندارد (سعدی، ۱۳٦۸: ۵۵٤).

اگر خواهی که بر دلت جراحتی نیفتد که به هیچ مرهم بهتر نشود با هیچ نادان مناظره مکن (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵۵، از پندهای انوشروان).

۳۸. ناپایداری قلب شاهان

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

از تلون طبع پادشاهان برحذر باید بود که وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند (سعدی، ۱۳٦۸: ۸۹).

قال: ای شیء أسرع تقلبا؟ قلت (بزرجمهر): قلب الملوک (ابن مسکویه، ۱٤۱٦: ۳٦): چه چیزی سریع‌تر از همه دگرگون می‌شود؟ گفتم: قلب شاهان.

۳۹. نفس بزرگ‌ترین دشمن آدمی

مراد هرکه برآری مرید امر تو گشت　　خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

(سعدی، ۱۳٦۸: ٤۷٤)[۳۰]

بزرجمهر: کنت عبد الأحرار و العبید، فلم یملکنی أحد و لا قهرنی مثل هوای. (یوسی، ۱٤۰۲: ۵۱۵): بنده آزادگان و غلامان بودم هیچ کدام مانند هوای نفس مرا تملک نکرد و بر من چیره نشد.

اگر خواهی که از پشیمانی دراز ایمن گردی به هوای دل کار مکن (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۵٤، از پندهای انوشروان).

٤۰. نیاز بزرگان به حضرت حق

سعدی با دیدن پادشاه ظالمی که به نماز ایستاده و حاجت می‌خواست می‌گوید:

درویش و غنی بنده این خاک درند　　آنان‌که غنی ترند محتاج‌ترند

(سعدی، ۱۳٦۸: ۷۸)

أنوشروان: کل الناس أحقاء بالسجود، وأحقهم بذلک من رفعه الله عن السجود لأحد من خلقه (ثعالبی، ۲۰۰۳، ۹۹؛ ثعالبی، ۱٤۱۲: ۱۵۰): همه مردم باید به درگاه خدا سجده کنند و سزاوارترین آن‌ها کسی است که خداوند او را از سجده به خلقش معاف کرده است.

٤۱. همسایه بد

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

در عقد بیع سرایی متردد بودم، جهودی گفت: آخر من از کدخدایان این محلتّم. وصف این خانه چنان‌که هست از من پرس، بخر که هیچ عیبی ندارد. گفتم: بجز آن‌که تو همسایه منی.

خانه‌ای را که چون تو همسایه است — ده درم سیم بد عیار ارزد
لکن امیدوار باید بود — که پس از مرگ تو هزار ارزد

(سعدی، ۱۳٦۸: ۳۲۳)

بزرجمهر: رأیت الذل فی الغربة و الوحدة، فلم أرَ أذل من مقاساة جار السوء (یوسی، ۱٤۰۲: ۵۱۷): خواری را در تنهایی و غربت دیدم ولی هیچ چیز را خوارکننده‌تر از رنج همسایه بد ندیدم.

بزرگمهر: چهار چیز بلای بزرگ است:... همسایه بد (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۱۲۱).

نتیجه‌گیری

۱. بی‌شک مضامین بسیاری در *گلستان* سعدی وجود دارد که با برخی مضامین عربی شباهت تام دارد.

۲. چهل شاهدی که در این مقاله با محصورکردن دامنه بحث به گلستان و سخنان بزرگمهر و انوشروان آورده‌ایم مشتی از خروار است که نشان می‌دهد که این اخذ و اقتباس مانند بیش از ده حکایتی که سعدی از ایرانیان باستان در *گلستان* نقل کرده طبیعی و منطقی است.

۳. برای ریشه‌یابی رگه‌های فکری سعدی، جستجو در اشعار شاعران عرب بیراهه است، زیرا آن‌ها خود وامدار فرهنگ ایران باستان هستند.

٤. بعضی از این مضامین مشترک عقلی است و اختصاص به قوم یا ملت خاصی ندارد و رد پای آن را می‌توان در فرهنگ بشری یافت.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

پی‌نوشت

۱. از نکات جالب این‌که محفوظ مضمون «دانی که چه گفت زال با رستم گرد/ دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد» را با این‌که سعدی صریحاً از زال نقل می‌کند از باب ندیدن مناره و دیدن ذره و نیز قبول نداشتن نوح به پیغمبری و پذیرش گاو به خدایی، از حاتم طایی می‌داند (محفوظ، ۱۳۳٦: ۱۹٤).

۲. حسین لسان (۱۳٦٦: ۱٤٥ ـ ۱۷۳)، در مقاله‌ای پژوهشی، در روایات و مضامین سعدی ٤۸ حکایت و مضمون از سعدی را ریشه‌یابی کرده و رد پای آن‌ها را در کتاب‌هایی چون *تذکرةالاولیاء*، *قابوس‌نامه*، *کشف‌المحجوب*، *الهی‌نامه* و *مصیبت‌نامه* و... پیدا کرده است، ولی اشاره‌ای به ریشه‌های ایرانی در اندیشه سعدی ندارد؛ محمد غفرانی (۱۳٦٦: ۹٦ ــ ۱۱۲) نیز مآخذ برخی اندیشه‌های سعدی را در عقاید روزبهان بقلی جستجو کرده است.

۳. یکی از محققان، ۱۰۲ آیه *قرآن* و ۷۰ مورد از احادیث نبوی را در *گلستان* استخراج کرده است (مؤید شیرازی، ۱۳٥٤: ۹۱۷).

٤. محفوظ این مضمون سعدی را مأخوذ از متنبی می‌داند: إذا أنتَ أکرَمتَ الکَریمَ مَلَکتَهُ / وَإن أنتَ أکرَمتَ اللَئیمَ تَمَرَّدا (متنبی، بی‌تا: ۳۰۷/۱): اگر آزاده را احترام گذاری مالک او می‌شوی و اگر به فرومایه اکرام کنی عاصی می‌شود (محفوظ، ۱۳۳٦: ۲٦٤).

٥. ز ناپاکزاده مدارید امید — که زنگی بشستن نگردد سپید
ز بد اصل چشم بهی داشتن — بود خاک در دیده انباشتن
ز بد گوهران بد نباشد عجب — نشاید ستردن سیاهی ز شب

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ۱٤٦)

اندر شورستان تخم مکار که رنج بیهوده بود، یعنی که با مردمان ناسپاس مردمی کردن چون تخم بود که به شورستان افکنی (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۲۹).

٦. مکن هیچ کاری به فرمان زن — که هرگز نبینی زنی رایزن
کسی کو بود مهتر انجمن — کفن بهتر او را ز فرمان زن

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ۱۲۱٤)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

با زنان بسیار نشست و برخاست مکن (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۱۵۰).

۷. پرهیزگار و قانع باش... و با حرمت در آموختن حریص و بی‌شرم و حق‌شناسِ استاد خود (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۱۵۹).

۸. گر آیدت روزی به چیزی نیاز بدست و بگنج بخیلان میاز

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ۱۲۷۱)

۹. و اگر در آن وقت دانایی حاضر نباشد از نادانی بیاموز که دانش از نادان بباید آموخت (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۳٤).

۱۰. سخن تا نگویی توئی شاه آن چو گفتی شود شاه تو آن زمان

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ۲۲۲)

و هیچ مسئله را تا نیندیشی به زودی جواب مده (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۱۵۹).

۱۱. به کوشش نیاید بزرگی به جای مگر بخت نیکش بود رهنمای

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ۱۰۷٤)

۱۲. اعتقاد به بخت و اقبال در ایران باستان وجود داشته است (نک: مینوی خرد، ۱۳۷۹: ۵۹ ــ ٦۰)؛ لا تنظرن إلی الجهالة و الحجی / و انظر إلی الإقبال و الإدبار (ابشیهی، ۱٤۱۳: ٤۱): به نادانی و عقل نگاه نکن به بخت و نامرادی بنگر.

۱۳. سراپای بستش به کردار یوز چه سود از هنرها چو برگشت روز

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ٦۸۰)

۱٤. محفوظ این عبارت سعدی را متأثر از این بیت متنبی دانسته است: «... / و فی الماضی لمن بقی اعتبار» (محفوظ، ۱۳۳٦: ۲٦۵).

۱۵. چو چیره شود بر دل مرد رشک یکی دردمندی بود بی‌پزشک

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ٦۳۹)

و نیز اگر خواهی مادام دل‌تنگ نباشی قانع باش و حسود مباش تا همیشه وقت تو خوش بود که اصل غمناکی حسد است (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۲٦۱).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

۱٦. ز دانش چو جان تو را مایه نیست به از خامشی هیچ پیرایه نیست

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ۹۰۱)

گفته‌اند: خاموشی دوم سلامت است و بسیار گفتن دوم بی‌خردی... اگر چه بی‌خرد کسی باشد چون خاموش باشد مردمان خاموشی او را از جمله عقل دانند (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ٤۷).

۱۷. در *ادب الصغیر* (۱٤۰۷: ۲۳) که یک اثر ایرانی است آمده است: و رأینا الملک یؤتی من العدو المحتقر به: و دیدیم که حکومت به وسیله دشمن کوچک انگاشته، از پا در می‌آید.

۱۸. دشمن ارچه بود خوار و خرد مر او را بنادان نباید شمرد

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ۸۱۳)

دشمن را خوار نباید داشت اگرچه حقیر دشمنی بود که هر که دشمن را خوار دارد زود خوار گردد (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۱٤٥).

۱۹. برای مفهوم مذمت فقر در ایران باستان (نک: سبزیان پور، ۱۳۸٦: ۸٤).

۲۰. بترین حال مردم نیازمندی است (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۱۰٤).

۲۱. و قد قیل فی حکم الفرس: ما أضعف طمع صاحب السلطان فی السلامة (نویری، ۱۹۳٦: ۱۲۱/٦): در حکمت ایرانیان آمده است: چقدر توقع همنشین پادشاه به سلامتی ضعیف است؟ محفوظ (۱۳۳٦: ۱۷٤) این مضمون را از صاحب بن عباد دانسته است.

۲۲. چو یزدان کسی را کند نیکبخت ابی کوشش او را رساند به تخت

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ٦۷۱)

و تو از بهر روزی رنج بسیار بر خویشتن منه که به کوشش روزی افزون نشود (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۲٦).

۲۳. به گیتی به جز پارسایی مجو زن بدکنش خواری آرد برو

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ۹۲۱)

۲۴. همسرایه به معنای همسایه است (یوسفی، ۱۳٦٦: ۳٥۲).

۲٥. محفوظ اصل این مضمون را از شاعری به نام صالح بن عبدالقدوس دانسته است (محفوظ، ۱۳۳٦: ۱۹۰).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

۲۶. در *قابوس‌نامه* غلامحسین یوسفی در متن "هر کرا ترا.." و در پاورقی به نقل از نسخه‌های دیگر به صورت (هر که ترا...) آمده است (نک: یوسفی، ۱۳٦٦: پانوشت ص ۵۳).

۲۷. و از آموختن و شنیدن سخن ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۳۳).

۲۸. محفوظ (۱۳۳٦: ۱۸۸) مدعی است که سعدی در این مضمون متأثر از شاعری به نام القطامی است.

۲۹. **توانگر بود هر که را آز نیست　　خنک مرد کش آز انباز نیست**

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ۱۰۷٤)

و نیز: خرسند باشید تا توانگر باشید (قابوس‌نامه، ۱۳٦٦: ۱۰٤).

۳۰. **که گر بر خرد چیره گردد هوا　　نیابد ز چنگ هوا کس رها**

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳٦۳: ۲۹٦)

منابع

الآبی، أبوسعد منصور بن الحسین. (۱۹۹۰). *نثر الدر*. تحقیق منیر محمدالمدنی. مراجعة دکتور حسین نصار. ج ۷. الهیئة المصریة العامة للکتاب.

آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۵). *چالش میان فارسی و عربی*. تهران: نی.

ابراهیم، أمل. (۱۹۹۸). *الأثر العربی فی أدب السعدی*. الطبعة الأولی. رابطة الثقافة و العلاقات الاسلامیة.

الأبشیهی، شهاب‌الدین محمد بن أحمد أبی الفتح. (۱٤۱۳). *المستطرف فی کل فن مستظرف*. شرحه و وضع هوامشه الدکتور مفید محمد قمیحه. الطبعة الأولی. بیروت: دار الکتب العلمیة.

ابن‌الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد. (۱٤۱۲). *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*. دراسة و تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، راجعه و صححه نعیم زرزور. ج ۲. بیروت: دارالکتب العلمیة.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

ابن‌حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی. (۱۹۸۳). *التذکرة الحمدونیة*. تحقیق احسان عباس. ج ۱. الطبعة الأولی. بیروت، لبنان: معهد الانماء العربی.

ابن قتیبة الدینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم. (بی‌تا). *عیون الأخبار*. ج ۱. بیروت، لبنان: دارالکتب العلمیة.

ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد. (١٤١٦). *الحکمة الخالدة*. تحقیق عبدالرحمان بدوی. بیروت، لبنان: دار الأندلس.

ابن منقذ، أسامة. (١٣٥٤). *لباب الآداب*. تحقیق أحمد محمد شاکر. مصر. القاهرة: مکتبة لویس سرکیس.

ابوالقاسم الحسن بن محمد بن حبیب. (١٤٠٧). *عقلاء المجانین*. تحقیق الدکتور عمر الاسعد. بیروت: دار النفائس.

أبوتمام، حبیب بن أوس الطایی. (١٤١٣). *دیوان*. شرح الخطیب التبریزی، قدم له و وضع هوامشه و فهارسه راجی الاسمر. الطبعة الاولی. دار الکتاب العربی.

عبدالله بن مقفع. (١٤٠٧). *الأدب الصغیر و الأدب الکبیر*. بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر.

اردشیر بن بابک. (١٩٧٦). *عهد اردشیر*. تحقیق احسان عباس. بیروت: دار صادر.

انوار، امیر محمود. (۱۳۸۰). *سعدی و متنّبی*. چاپ انوار دانش.

سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۲). *بوستان*. تصحیح محمدعلی فروغی. چاپ دوم. تهران: مژگان.

پورپیرار، ناصر. (۱۳۷٦). *مگر این پنج روزه*... . تهران: کارنگ.

التوحیدی ابوحیان. (بی‌تا). *البصائر و الذخائر*. عنی بتحقیقه و التعلیق علیه الدکتور ابراهیم الکیلانی. ج ۲و ٤و ۷.

الثعالبی، أبومنصور. (١٤١٢). *ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: المکتبة المصریة.

ـــــــــــــــ. (۲۰۰۳). *التمثیل و المحاضرة*. تحقیق و شرح و فهرسة قصی الحسین. بیروت: دار و مکتبة الهلال.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

ـــــــــــــــــــ. (بی‌تا). *الاعجاز و الایجاز*. بغداد: مکتبة دار البیان.

ـــــــــــــــــــ. (۱٤۰۳). *یتیمة الدهر فی محاسن أهل العصر*. شرح و تحقیق الدکتور مفید محمد قمیحة. ج ٤. بیروت، لبنان: دار الکتاب العلمیة.

الجاحظ، عمربن بحر. (۱۹٦۸). *البیان و التبیین*. ج ۱. بیروت: دارالفکر للجمیع.

ـــــــــــــــــــ. (۱۹۸۳). *الأمل و المأمول*. تحقیق محمدرضا شـشن. الطبعـة الثانیـة. دار الکتاب الجدید.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳٦۳). *امثال و حکم*. ج ۱- ٤. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.

الراغب الاصبهانی، ابو القاسم حسین بن محمد. (۱٤۲۰). *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء*. حققه و ضبط نصوصه و علق حواشیه عمر الطباع. ج ۱و ۲. بیروت: شرکة دار الارقم.

الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر. (۱٤۰۰). *ربیع الأبرار و نصوص الأخبار*. ج ۳. الطبعة الأولی. قم: الشریف الرضی.

سعدی، مصلح الدین. (۱۳۷۵). *غزلیات*. چاپ دوم. قدیانی.

الطرطوشی، محمد بن الولید. (۱۹۹۰). *سراج الملوک*. تحقیق جعفر البیاتی. الطبعة الأولی. ریاض: الریس للکتب و النشر.

العسکری، ابوهلال. (بی‌تا). *جمهرة الأمثال*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و عبدالمجید قطامش. ج ۲. بیروت: دارالجیل.

کیکاوس ابن اسکندر، عنصرالمعالی. (۱۳٦٦). *قابوس‌نامه*. به اهتمام غلامحسین یوسفی، چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.

القرطبی، الامام أبو یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر النمری. (۱٤۰۲). *بهجة المجالس و أنس المجالس و شحذ الذاهن و الهاجس*. ج ۲و ۱. بیروت: دار الکتب العلمیة.

قریب گرکانی، عبد العظیم. (۱۳۱۰). *مقدمه گلستان*. تهران: شرکت چاپخانه علمی.

قزوینی، محمد. (۱۳۸۵). *یادداشت‌ها ی قزوینی*. به کوشش ایرج افشار. ۱۰ جلد. تهران: علمی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

القلقشندی، احمد بن علی. (۱۳۷۷). *صبح الاعشی*. ج ۱. مصر: قاهره.

القیروانی، أبو اسحاق بن علی الحصری. (۱۳۷٤) *زهر الآداب و ثمر الآداب*. مفصل و مضبوط و مشروح بقلم الدکتور زکی مبارک. ج ۲. الطبعة الثانیة، المصر: مطبعة السعادة.

سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳٦۸). *گلستان*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ پنجم. کتابفروشی صفی علیشاه.

مؤید شیرازی، جعفر. (۱۳٦۲). *شناختی تازه از سعدی*. شیراز: لوکس.

المتنبی، ابو الطیب. (بی‌تا). *الدیوان*. شرح العلامة اللغوی عبد الرحمن البرقوقی. ج ۱. بیروت، لبنان: شرکة دار الارقم بن ابی الارقم للطباعة و النشر.

محفوظ، حسین علی. (۱۳۳٦). *متنبی و سعدی*. طهران: چاپخانه حیدری.

المیدانی، ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم النیشابوری. (۲۰۰۳). *مجمع الأمثال*. تحقیق و شرح و فهرسة قصی الحسین. ج ۱. بیروت: دار و مکتبة الهلال.

مینوی خرد. (۱۳۷۹). ترجمهٔ احمد تفضلی. تهران: طوس.

النویری، شهاب الدین أحمد بن عبدالوهاب النویری. (۱۹۳٦). *نهایة الأرب فی فنون الأدب*. ج ٦. القاهرة: مطبعة دار الکتب المصریة.

الیوسی، الحسن. (۱٤۰۲). *المحاضرات فی اللغة و الأدب*. تحقیق و شرح محمد حجی و أحمد شرقاوی. ۲ جلد. بیروت: دار الغرب الاسلامی.

مجلات

جوکار، نجف. (۱۳۷۹). «پندنامه انوشیروان در دیوان ابن یمین فریومدی و مقایسه با چند اثر ادبی دیگر». *پژوهشنامه علوم انسانی*. دانشکده ادبیات. دانشگاه شهید بهشتی. شماره ۲۷: ۹۷ ـ ۱۱۰.

دباشی، حمید. (۱۳۷۰). «انوشیروان و بوذرجمهر در گلستان سعدی». *مجله ایران‌شناسی*. سال سوم. شماره اول: ۸۵ ـ ۹۷.

دشتی، علی. (۱۳۷۵). «شاعر ستایش‌گر عدل و داد»؛ *مجله تلاش*، شماره ۷۹: ۳۰ ـ ۳۲.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]

سبزیان‌پور، وحید. (۱۳۸٤). «بازنگری منابع حکمت‌های عربی کتاب امثال و حکم دهخدا». *مجلهٔ انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*. شماره ۳: ٥٥ ـ ٦۹.

ـــــــــــــــ. (۱۳۸٤). «جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی مفاهیم مشترک حکمی متنبی و فردوسی». *مجله فرهنگ*. ویژه ادبیات. ۹٥ـ ۱۲۳.

ـــــــــــــــ. (۱۳۸٤). «مقایسهٔ حکمت در شاهنامه و متون عربی قرن سوم تا پنجم»؛ *مجلهٔ علمی و پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*. شماره۱: ۱۲۷ـ ۱٤۸.

ـــــــــــــــ. (۱۳۸٦). «ریشه‌های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار». *فصلنامهٔ علمی و پژوهشی نامهٔ فرهنگستان*. دوره نهم. شماره اول. شمارهٔ ۳۳: ۷٤ ـ ۹٦.

شاملی، نصر الله. (۱۳۸۲). «تعامل فرهنگی عربی و فارسی در منابع تاریخی و جغرافیایی». *مجموعه مقالات و سخنرانی‌های سمینار ادبی ایران و عرب*. شانزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران: ۹ ـ ۲٦.

غفرانی، محمد. (۱۳٦٦). «مآخذ اندیشه‌های سعدی: روزبهان بقلی شیرازی»؛ *ذکر جمیل سعدی*. وزارت ارشاد اسلامی. ج ۳: ۹٥ ـ ۱۱۲.

لسان، حسین. (۱۳٦٦). «پژوهشی در روایات و مضامین سعدی». *ذکر جمیل سعدی*. وزارت ارشاد اسلامی، ج ۳: ۱٤٥ ـ ۱۷۳.

محقق، مهدی. (۱۳٦٦)، «میزان تأثیر سعدی از متنبی». *ذکر جمیل سعدی*. وزارت ارشاد اسلامی. ج ۳: ۱۷۷ ـ ۱۸٤.

مؤید شیرازی، جعفر. (۱۳٥٤). «تأثیر قرآن و حدیث بر آثار سعدی». *مجله گوهر*. شماره ۳: ۹۱۹ ـ ۹۱٦.

هادیزاده، رضا. (۱۳٦٦). «سعدی و زبان عربی در آیینه گلستان». *ذکر جمیل سعدی*. وزارت ارشاد اسلامی. ج ۳: ۲۷۹ ـ ۲۹۳.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.64.14.3]